

«آریا نژاد، آریاچهر»

استاد ارجمند، پس از خواندن مقاله
پرارزش و جامع «ایران در گذشت روزگاران»
(ایران شناسی، سال ۴، شماره ۲، صفحه ۲۳۷)
متوجه نکته ای شدم که گرچه از زمان آن چند
سالی می گذرد، با این حال فکر می کنم مایل
باشید این اشتباه چاپی یا احتمالاً سهو قلم را
تصحیح فرمایید. نکته مربوط به نوشته استاد

زاد فرزین زند که این نکته را به بنده یادآوری کردند، سپاسگزاری کرده و به تلافی از این توجه و لطف، یکی دیگر از میهنیات شاهنامه را با اجازه فردوسی به ایشان تقدیم می‌دارم. دارا پس از شکست دومش از اسکندر به جهرم و سپس از آن جا به اسطخر می‌گریزد:

جهاندار دارا به جهرم رسید
که آن جا بُدی گنجها را کلید
همه مهتران پیشباز آمدند
پر از درد و گرم و گداز آمدند،

خروشان پسر چون پدر را ندید
پدر همچنین چون پسر را ندید،
همه شهر ایران پر از ناله بود

به چشم اندرون آب چون زاله بود
ز جهرم بیامد به شهر اسطخر
- که آزادگان را بدو بود فخر! -،

فرستاده ای رفت بر هر سوی
به هر نامداری و هر پهلوی،
سپاه انجمن شد به ایوان شاه

نهادند زرین یکی زیرگاه،
چو دارا بر آن کرسی زرنشست
برفتند گردان خسرو پرست،

به ایرانیان گفت کای مهتران
خردمند و شیران جنگاوران،
ببینید تا رای این کار چیست!

- همی گفت با درد و چندی گریست -،
چنین گفت کامروز مردن به نام
به از زنده، دشمن بدو شاد کام!

نیاگان و شاهان ما تا بدند

خالقی مطلق در صفحه ۲۳۷ می‌باشد: «یکی از ترکیبات این واژه در پارسی باستان ariyaciça و در اوستایی - ariya.Čithra است به معنی «غیر آریایی». اگر اشتباه نکرده باشم واژه - Čithra یا Ciça به معنی نژاد یا شکل و قیافه است که واژه «چهره» خودمان از این ریشه است (رجوع شود به استاد پورداود و همچنین Encyclopaedia Iranica). از این رو - ariya.Čithra به معنی آریانژاد یا آریاچهره و یا به اختصار همان «آریایی» می‌باشد نه به معنی «غیر آریایی».

دوستدار شما،

فرح زاد فرزین زند

انگلستان، ژانویه ۱۹۹۸

۱- پورداود، یادداشت‌های گائها، شماره ۱، چاپ

دوم، صفحه ۱۴۰، انتشارات دانشگاه تهران.

۲- Encyclopaedia Iranica، صفحه

۶۸۱، زیر واژه Arya.

*

یادداشتی دیگر بر مقاله

«ایران درگذشت روزگاران»

در مقاله ای که چند سال پیش با عنوان بالا در همین مجله (۲/۱۳۷۱، ص ۲۳۶-۲۴۳) به قلم استاد جلال متینی منتشر شد و این بنده نیز سهم ناچیزی در آن داشتم، در صفحه ۲۳۷ آن یک سهو بسیار زشتی از این قلم رخ داده است، و آن این که - ariya.Čithra که معنی آن «آریانژاد» است، به «غیر آریایی» ترجمه شده است، یعنی بناید آن را سهواً - anariya.Čithra خوانده باشم. از آقای فرح

اگر خاک یابیم، اگر بوم و بر!
(شاهنامه، پنجم ۵۴۳-۵۴۵/۱۹۰-۲۱۶)

... با توجه به مقاله ارزشمنند آقای دکتر
حشمت مؤید درباره «سرگذشت» زن
پارسا «ی عطار» (ایران شناسی، شماره ۲،
پائیز ۱۳۷۶)، شاید ذکر این نکته بی مناسبت
نباشد که در سال ۱۳۷۱ به قلم آقای بهرام
بیضایی نویسنده و فیلمساز مؤلف فیلمنامه ای
انتشار یافت به نام «برده تنی» که روایتی ست
از داستان زن صالحه (سرگذشت زن پارسا).
زمان داستان دو صد سالی پس از فرمان یافتن
زکریای رازی (ص ۲۲، همان) و جای داستان
شهر باستانی ری است. زن داستان که
بانویی ست فرهیخته و علم و ادب آموخته و رتبا
نام دارد (به اوستایی به معنای برده و کنیز،
برهان قاطع) که در جایی به نام زیارت خاتون
غصه دارد در پشت پرده ای نئین نشسته است و
بیماران و دردمندان دست از امید شسته از
زابلان و هرات و بلوچان و لوت و شوشان دسته
دسته به آن جا آمده اند تا از برکت انفاس او
شفا یابند. در میان این دردمندان قاضی ست
که پزشکان نامدار در علاج او فرومانده اند و نیز
سه مرد به نامهای جندل و ایلیا و برات. درد
ایلیا تشنگی دیربایی ست که هیچ آبی آن را
فرو نمی نشاند. جندل گرفتار جذامی آن چنان
هولناک است که روی خود را همیشه پوشیده
می دارد تا مردمان نبینند. و برات سالهاست که
خواب از چشمانش گریخته است. اینان نیز
به امید شفا یافتن به زیارت خاتون غصه دار

به هر سال بازی همی بستند،
به هر کار ما را زبون بود روم
کنون بخت آزادگان گشت شوم،
همه پادشاهی سکندر گرفت
جهاندار شد، تخت و افسر گرفت،
چنین هم نماند، بیاید کنون
همه پارس گردد چو دریای خون،
زن و کودک و مرد گردد اسیر
نماند بر این بوم برنا و پیر!
مرا گر شوید اندرا این یارمند
بگردانم این درد و رنج و گزند!
شکار بزرگان بدند این گروه
همه گشته از شهر ایران ستوه،
کنون ما شکاریم و ایشان پلنگ
به هر کارزاری گریزان ز جنگ!
اگر پشت یکسر به پشت آورید
برو بوم ایشان به مشت آورید!
کسی کاندرا این جنگ سستی کند
بکوشد که تا جان پرستی کند،
مدارید از این پس به گیتی امید
که شد روم صحاک و ما جمشید!
همی گفت گریان و دل پر ز درد
دو رخساره زرد و دو لب لائورد!
بزرگان داننده برخاستند
همه پاسخ را بیاراستند،
خروشی برآمد از ایوان به زار
که گیتی نخواهیم بی شهریار!
همه روی یکسر به جنگ آوریم!
جهان بر بدانیش تنگ آوریم!
ببندیم دامن یک اندر دگر